

دکتر سعید قره‌بیگلو

دکتری در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تبریز

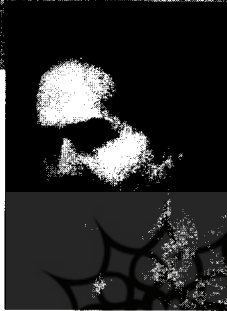
مؤسسه‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد تبریز

آثار:

۱- «تصنیع و شرح بوستان سعدی» - ۲- «تاریخچه مقاله‌های علمی-پژوهشی» - «مجموعه مقالات

«تصنیع و شرح بوستان سعدی» - «تاریخچه مقاله‌های علمی-پژوهشی» - «مجموعه مقالات

«تصنیع و شرح بوستان سعدی» - «تاریخچه مقاله‌های علمی-پژوهشی» - «مجموعه مقالات



گنج بی ویرانه

دکتر سعید قره‌بیگلو

جفدها هر شب نشانم می‌دهند «امید» و گویند

گنج معنی بین ندارد گوشه ویرانه‌ای هم

چند سال پیش در شهر مشهد در منطقه وکیل آباد، با ماشین گشت می‌زدم، نمی‌دانم چرا این بیت مهدی اخوان ثالث (م.امید) در ذهنم زنده شد، شاید دیدن آن قصر و کاخهای وکیل آباد تاثیر داشت. بی‌اختیار راندم به طرف توس و چون رسیدم، گفتم اول زیارت کنم خوابگاه معمار سخن فردوسی بزرگ را که فرموده:

بناهای آباد گردد خراب

ز باران و از تابش آفتاب

برافکندم از نظم کاخی بلند

که از باد و باران نیابد گزند



و آنگاه به دیدار خلف نامبردارش، مهدی اخوان ثالث، بروم، زیارت من، غم سنگینی در دلم انباشت از دیدن دیوارهای مقبره که دستهای بی خبران گول و نادان، ابیات شاهانه گوینده شاهنامه را خدشه دار کرده و در هر بیت که واژه شاه بود با قلم و چکش کنده بودند و جای خالی واژه به تماشاگر دهن کجی می کرد. چه لطمه هایی که به شاهکارهای خطاطی و معماری خورده بود به زبان نمی آید. نمی دانم که صاحبان آن دستها از کردار ناآگاهانه خود اکنون پشیمان هستند یا نه؟ لابد ذهنیت آنان چنان بوده که فردوسی معمار کاخ حکومتی شاهان بوده نه معمار کاخ بلند سخن، بحمدالله که این طرز تفکر را همه نداشتند و کنگره بزرگداشت جهانی فردوسی در دانشگاه تهران سند تایید این سخن شد؛ بگذرم. غمگنانه، در حالیکه این ابیات فردوسی:

الا ای برآورده چرخ بلند

چه داری به پیری مرا مستمند

چو بودم جوان برترم داشتی

به پیری مرا خوار بگذاشتی

مبادا که در دهر دیر ایستی

مصیبت بود پیری و نیستی

به دل و جانم نیش می زد رفتم به زیارت اخوان. ابرمرد شعر معاصر، که پایان حیاتش چون فردوسی بود. آن بزرگ را فقیهی اجازه نداد که در گورستان مسلمانان دفن کنند که رافضی [دارای تمایلات شیعی] است و در خانه خودش دفن کردند و این بزرگ را معدودی اجازه نمی دادند در کنار فردوسی به خاک بسپارند به این جرم که زردشتی بود که نبود، دین دار بود منتهی شاید مهر خاص یک دین را نداشت اما به یقین به مولا علی (ع) ارادت خاص داشت که در اشعارش کاملاً مشهود است. از آن عده ای که مانع دفن او می شدند اگر می پرسیدند زردشت که بود آیا پاسخ می توانستند بدهند؟ ذهنیت این بود که حتماً برای اخوان مقبره ای باشکوه ساخته اند. اما چنین نبود

من حتی گور آن بزرگ را نتوانستم پیدا کنم. از کسی سوال کردم. گوشه‌ای را نشان داد، در آن گوشه، زیر پوششی از گیاهان خودرو، گوری هم سطح با زمین پیدا کردم. گور اخوان بود. گفتم دریغ‌ای که تکرار فردوسی هستی، جغدها چه راست می‌گفته‌اند تو بعد از مرگ نیز گوشه ویرانه‌ای نداری. نشستم و با بغضی در گلو و قطره‌هایی در چشم شروع کردم به کندن علفهای هرز و دیدم یکی بالای سرم ایستاد و فاتحه‌ای خواند و بعد گفت از عزیزانتان است؟ و بی آنکه فرصت جواب بدهد، گفت: چرا این قدر دیر دیر به دیدنش می‌آیید که این قدر علفهای هرز گورش را بپوشاند.

در سالهای ۳۸ الی ۴۰ که دانشجو بودم و دل داده به شعر نیمایی و شاید مورد ریشخند کهنه‌گرایان روزی جرات کردم و در یکی از جلسات انجمن ادبی که با شکوه تمام برگزار می‌شد و به ندرت استاد شریار و استاد یدالله مفتون نیز می‌آمدند، در مورد اخوان ثالث و کتاب زمستان او سخنرانی کردم. با مقدمه‌ای که تقریباً چنین بود: «شعر نو علی‌رغم خواست استادان شعر کهن، همانند جویباری که در چمنزاری جاری شود گاه رخ بپوشد و گاه رخ بنماید و بالاخره در پای چمنزار خود را عریان‌تر نشان دهد، در چمنزار ادب پارسی اندک‌اندک جریان یافته‌نابذیر دارد.» همین مقدمه، نگاه پر بهت و شماتت چند تن از استادان حاضر در جلسه را چنان بر رویم دوخت که لحظه‌هایی احساس می‌خکوب شدن در پشت تریبون را پیدا کردم. اما قیافه خنده‌ناک استاد مفتون که در جلسه حضور داشت و نگاه پر اشتیاق چند تن از دانشجویان، دوباره دل و جرات گم شده را به من برگرداند و چون این شعر اخوان را:

بس سالها گذشته که آن چشمه‌سار خرد

دیگر به سوی معبر دیرین روانه نیست

خشگیده است یا ره دیگر گرفته پیش

او ساز شوق بود و سرود و ترانه داشت

و اکنون که نیست ساز و سرود و ترانه نیست

خواندم که در آن به شکست مبارزات مردم در دوره دکتر محمد مصدق اشاره شده است، نگاه یکی از استادان که پایان نامه من با او بود و تاکید کرده بود که آن شعر را نخوانم! این نوید یا وعید را به من داد که دفاع از پایان نامه تا شهریور ماند و من به مصداق آب که از سر گذشت ... از مجموعه زمستان، شعر زمستان را تفسیر کردم. سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت / سرها در گریبان است...

سرما، زمهریر جانکاه بی عدالتی و استبداد و خفقان است که تا اعماق جانها نفوذ کرده، پیوندها را گسسته، مردم حتی جسارت این سو و آن سو نگاه کردن ندارند و حتی دستها را در بغل پنهان کرده اند تا ارتباطی برقرار نشود و ... بعد از شکست مبارزات مردم در دوره دکتر مصدق، عده زیادی از روشنفکران و متفکران و نویسندگان و شاعران به انزوا کشیده شدند و سرخورده از مبارزه، خلوتگاهشان، گوشه میخانه ها شد که شاید در بی خبری حاصل از باده نشینی، آنان تلخی زهر نگاه ماموران حکومت را کمتر حس می کردند. اخوان نیز در شعر زمستان، به این پناهگاه پناه می برد و پیر مفلوک می فروش را مسیحای جوانمرد می خواند:

مسیحای جوانمرد من ای ترسای پیر پیرهن چرکین

هوا بس نا جوانمردانه سرد است آی ...

البته قصد نگارنده بحث در مورد شعر زمستان نیست اما اشاره به این نکته ضرورت دارد که اخوان در این شعر واقعاً استثنایی، خواننده را در حال و هوای دوگانه سیر می دهد؛ یک زمستان واقعی طبیعی و یک زمستان خفقان اجتماعی که هر دو با صلابت و زیبایی توصیف شده. واژه ها گزیده، ترکیبها تازه و استوار، تشبیه و استعاره نو، و در پایان شعر که بحر شعر کوتاه تر می شود، هم کوتاه بودن سقف آسمان زمستان و هم فشار خفقان محسوس تر می شود.

زمین دلمرده، سقف آسمان کوتاه

غبار آلود مهر و ماه

زمستان است

با بیان این مقدمه، قصدم بردن خواننده این نوشته است به فضای شعری که یکی از بهترین مجموعه های شعر اخوان، «تورای کهن بوم و بر دوست دارم». چاپ اول این مجموعه در سال ۱۳۶۸ منتشر شده است و نسخه مورد استفاده نگارنده چاپ ۱۳۷۰ انتشارات مروارید است. شهرت این مجموعه شاید در مقایسه با مجموعه های آخرشاهنامه، زمستان، از این اوستا و ... کمتر است. ظاهراً مجموعه های به شیوه نیمایی اخوان که همسو با جریانهای ادبی معاصر هستند، سایه بر این مجموعه که شعر قدمایی است گسترده و خیلی ها را از شنیدن حرفهای تازه این مجموعه که در قالب کهنه ریخته شده محروم کرده است. البته نگاه نگارنده هم به این مجموعه شاید شتابزده باشد اما هدف این است که در دل بعضی، اشتیاق کند و کاو در آن را به وجود آورد.

در این مجموعه، مقدار زیادی از تک بیت ها، قطعه ها، رباعی ها و مثنوی ها و قصاید اخوان گردآوری شده که تعدادی از آنها تکراری هم هست. بهترین شعر این مجموعه، قصیده «ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم» است که از قصاید فخیم و استوار معاصر و یکی از بهترین هاست. اخوان در این قصیده باورهای استوار ایران دوستی و ناسیونالیسم را با آمیزه ای از مقدسات و کهن باورهای فراموش شده ایرانی، ارائه کرده است. از زردشت و سه یاور او «کردار نیک، پندار نیک، گفتار نیک» که عصاره تعالیم تمام کتابهای مقدس در آن سه نهفته و از مزدک و مانی که اولی در جنگ با بیداد انوشروانی جان باخت و دومی نقشگر بی همتای «ارواح برتر» بود به حرمت سخن گفته و آنگاه از شهیدان راه وطن «آن جاویدان یاد مردان» که روحشان لطیفتر از نسیم سحر بود و افکار پرشورشان، اعصار را زیر و زبر کرده به حرمت یاد و این همه را پلی می کند تا بگذرد و به اقلیم روشن شعر و ادب پارسی و اقمار آن: خیام، عطار، مولوی، سعدی، حافظ، نظامی و ... و گریز می زند به یادکرد درخشان ترین خورشید آسمان حماسه، فردوسی، و به

یادکرد شهرهای وطن و پاره‌های بریده از پیکر آن چون سغد و خوارزم
و ... و شیرین‌ترین آرزوهای خود را چنین می‌سراید.

تو در اوج بودی به معنا و صورت

من آن اوج قدر و خطر دوست دارم

دگر باره بر شو به اوج معانی

که ت این تازه رنگ و صور دوست دارم

نه شرقی نه غربی نه تازی شدن را

برای تو، ای بوم و بر دوست دارم

در این مجموعه حرفهای امید متنوع‌تر از مجموعه‌های دیگر
است، چون اشعار رنگ و بوی شعرهای کلاسیک را دارد از آن حال و
هواها پر است. اشعار اجتماعی، خانوادگی، سیاسی، طنز، هزل،
ترجمه بعضی عبارات و اشعار عربی و احادیث و آیات به زبان شعر،
نکوهش جنگ، ستایش مبارزان میهن در جنگ تحمیلی، معرفی
هنرمندان ناشناخته و مجهول‌القدر و روکردن دست ریاکاران و
هر آنچه یک هنرمند با بینش اجتماعی و عشق به مردم می‌تواند داشته
باشد در این مجموعه هست. با این همه از ابهام و پیچیدگی فکر
شعرهای نیمایی او در شعرهای این مجموعه دیده نمی‌شود. با زبان
روشن هر آنچه را که خواسته، گفته و با این همه، کتاب مهر حذف و
سانسور نخورده است و این جای سپاس فراوان دارد. در پای اکثر
شعرها تاریخ سرودنشان ضبط شده و خواننده کنجکاو خط فکری
گوینده را با اندکی دقت می‌تواند دریابد. فکر می‌کنم که برای شناخت
ابعاد گسترده و چند توی ذهن و روح اخوان، این مجموعه، نمونه
روشن‌تری است. تجلی شکوهمند شعر کلاسیک فارسی در جای جای
آن دیده می‌شود. اخوان، در این مجموعه، در مضایق سخن ماهرانه در
رفته و پیروزمندانه درآمده و اگر خواننده آشنا به ادب قدیم منصفانه
بنگرد از جهت شگردهای شعر کلاسیک این مجموعه را با دواوین
معتبر شاعران قدیم برابر خواهد دید. اگر چه تنوع مضامین، این

مجموعه را از آن دیوانها، متمایزتر نشان می دهد. همچنان که اشاره کردم اخوان همانند یک عالم اجتماعی به دردهای دامن گیر اجتماعی انگشت می نهد و با مته شعر، می خواهد ذهنهای سنگ شده را بشکافد و می شکافد اگرچه راه روشنی برای چاره آن دردها نشان نمی دهد که یا واهمه دارد و یا راهدان نیست و یا وظیفه خود نمی داند یا از ایجاد هو و جنجال بیم دارد چون هوجی نیست.

اشاره ای گذرا می کنم به چند مورد قابل تامل تر در این مجموعه:

۱- طنز و هزل و انتقاد، در چند شعر این مجموعه: امید، طنز و هزل و انتقاد را در هم آمیخته و با بیانی که گاه سخن ایرج میرزا را تداعی می کند و با طرح برخی معضلات اجتماعی، به زبانی که به فهم عوام نزدیک تر باشد، شاهکاری می آفریند در شعر «حاجی پدر سوخته بازاری و زندیق [بی دین] با مارگزنده هجا و هزل، حاجی های پیشانی داغدار را می گزد که احتکار و دوز و کلک و تریاک و صیغه و ... همه را دارند و همیشه هم در توبه را باز می بینند و او حاجی را در برابر یک زندیق قرار می دهد و حرف خود را از زبان زندیق می گوید:

وقت پیری دگر ای ابله خر
حیله بازی بگذار و بگذر
سر هر کس که کله بگذاری
سر حق را نتوانی، باری
او شناسد که شما را چه شود
توبه گرگ، همان مرگ بود
قَسَمَت بر حجرالاسود و حج
قَسَمَت ذرع و ترازو کم و کج
کمرت را بزند حج و نماز
خلقی از جور تو در رنج و نیاز
به خدایی که از او رفت سخن
به ز اسلام تو زندیقی من

همین گونه طنز البته نه چندان تند در «ای بابا ای بیچاره، ویسلند خراب آباد است» ص ۲۴۹ در قالب قطعه سروده شده و دختر به شرط چاقو ص ۲۴۳ و چند شعر دیگر دیده می شود.

گفتم که زبان اخوان در این گونه شعرها به شعر ایرج می ماند او در بکارگیری اصطلاحات و حتی دشنامهای عامیانه ابایی نمی کند:

دختر به شرط چاقو، کمتر به دست آید

اغلب در این زمانه کالند یا لپیده

یا قشری کذایی، مانند خاله سوسکه

باید بری به خانه، نشناخته، ندیده

یازان طرف که جویی، افتاده زان سوی بام

کم ارج و پر افاده، الپر و ور پریده (ص ۲۴۳)

۲- ایرانی گری: امیدیک دل داده پاکدل وطن است و به هر چه ایرانی است پای بند و از هر چه انیرانی گریزان. در جای جای مجموعه، غلبه افکار ناسیونالیستی محسوس است؛ سخن از زردشت، مانی، مزدک، اهورا و خود را مزدشت خواندن. (مزدشت واژه مرکب ملخص یا ترکیب مزجی مزدک و زردشت که بر ساخته خود اوست). ابیات زیر تعلق خاطر او را به ایرانی گری نشان می دهد:

تک و تنها ره مزدشت پویم

نیازارم ز جور و سوء ظن ها

چه آزارندم اما، از چه ترسند

ز تنهایی چو من آن قدر تن ها

ولی تنها نه یارند ار بفهمند

همه ایرانیانم، مرد و زن ها

ز من کمتر سخن گویم که ماییم

رها کرده خود خود خواه و من ها (ص ۲۹۲)

راه مزدشت است راه رستگاری بی گمان

تا که ایمن زان بزرگ و خرد و مرد و زن شود (ص ۳۱۵)

کسانی که اخوان را «مزدشت» می‌دانند چنین می‌پندارند که او اعتقادی به خدا و مذهب ندارد؛ کسانی را که همچو توهمی دارند راهنمایی می‌کنم به قطعه‌های «ای خدا خوانده، خودآ» (ص ۲۹۵) و قصیده ۳۲۰ بیتی «جواب اخوانیه صدیق» (ص ۳۳۱)، «بیامرز پروردگارا» (ص ۴۱۹) و «او هست هست» (ص ۲۸۱) تا عمیق بخوانند و ذهنشان را از سواد کج‌اندیشی‌ها بشویند.

فکر می‌کنم مخالفت با افکار مزدک ریشه در تزریق این فکر غلط داشته باشد که بر حریر افکار تساوی حقوق او، از جانب حکومت‌های مخالف این اندیشه، وصله اشتراک در زن زده‌اند و فکر بلند اشتراک در مال را با آن آلوده‌اند. اما به یقین مزدک بحث اشتراک در زن را مطرح نکرده و اگر هم نوشته باشند، می‌توان چنین برداشت کرد که به اعتقاد مزدک ثروت کشور مال همه است، نه خاص طبقه اشراف. همانگونه که دختران طبقه اشراف نباید خاص آن طبقه باشند بلکه طبقات غیراشراف نیز باید بتوانند از این طبقه همسر انتخاب کنند و آنها نیز باید بپذیرند. در حقیقت هدف مزدک در ازدواج نیز شکستن سنت‌های طبقاتی بوده است.

یادآوری نکته‌ای در پایان مقاله^۱ ضروری است: گرایش اخوان به ایران باستان و زرتشت و مزدک او را از علاقه و توجه به دین اسلام باز نداشته است و اینچنین است که «امید» شعر خود را شعر قرآن و اوستا خوانده است:

شعر قرآن و اوستاست کز اینسان دم نزع
خانه روشن کند از سوز من و سینه من (ص ۵۰)

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- چون بعضی از مسئولان حکومتی در جلسه حاضر بودند.
- ۲- این مقاله قسمت اول سلسله مقالاتی است که نگارنده تصمیم دارد درباره اخوان ثالث برای مجله اشراق بنویسد. این مقاله در واقع مقدمه و درآمدی بر بحث است.



پروفیسر شکارہ گل عالمی اور مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی